

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کنم که داشتیم روایاتی را که در باب وعده در کتب اصحاب ما آمده، این را متعرض می شدیم.

روایت شماره ۶ عرض کردیم در کتاب خصال مرحوم صدوق آمده. سندش مشکل دارد به خاطر استاد ایشان ابن مسرور، جعفر بن محمد بن مسرور، لکن در کتاب محاسن این به سند معتبر آمده است. و اختلاف در واقع این دو کتاب هم بیشتر سر طریقتشان به کتاب ابن محبوب است.

حدیث شماره هفت تقریباً خیلی ربطی به ما نحن فیه ندارد، و هفت و هشت، چون بحث عهد و اینها را ما فعلاً مطرح نمی کنیم.

حدیث شماره ۹ در خصال مرحوم شیخ صدوق العسکری، این عسکری در مشایخ صدوق از اهل سنت است، ربطی به ما ندارد. این را من توضیحاً عرض کردم، الان در زمان ما در این زمان، وقتی نسبت عسکری گفته می شود، مرحوم آسید محمد عسکری، مراد نسبت به سامرا است. البته سامرا یک منطقه ای داشت همه عسکر مثل لشکرگاه فرض کنید، چون حضرت هادی (ع) و حضرت عسکری (ع)، همین جایی که منزل، همین جایی که حرم است، این حرم منزل امام هادی (ع) است، امام عسکری (ع). یک دفعه دیگر هم عرض کردیم از حرم هایی که مسلماً یقیناً ملک شخصی بقیه الله (ع) است همین حرم سامرا است که جزو وقف و اینها احتمال ندارد، یعنی اباحه باشد یا وقف باشد. یکی هم خب ممکن است حرم خود پیغمبر (ص) به اعتبار اینکه منزل پیغمبر (ص) بوده و به حضرت زهرا (س) به ارث رسیده و بعد به ائمه علیهم السلام. بقیه نه، وضع روشنی به این لحاظ ملکیت ندارند.

علی ای حال کیف ما کان در زمان ما هم اصطلاح عسکری را بیشتر به لحاظ سامرا است، لکن تا زمان صدوق، حتی یک مقداری بعد از ایشان در خوزستان شهری بود به نام عسکر مکرم یا مکرم به نظرم، الان این لحظه ضبطش، چون مکرم غالباً به تحریف است، اما این الان هم معروف است که اصلاً شاید هفتصد هشتصد سال است یا بیشتر، کلاً این شهر وقف است، دقیقاً هم الان نمی توانم بگویم، فکر می کنم حدود شوش و شوشتر و آنجاها باشد.

عده ای از عسکری ها من جمله همین استاد صدوق، این مال این منطقه است، خوزستانی است، مال منطقه عسکر مکرم است نه آن عسکری که در سامرا بوده، این دو تا اشتباه نشود. چون ما عده ای همین ابو هلال عسکری صاحب کتاب فروق اللغات، او هم مال

اینجاست. او هم مال عسکر مکرم است، نسبت به این مکان است. که عرض کردم الان فعلا اسمش نیست، بلکه من در کتب جغرافیا فکر می‌کنم از حدود سالهای ۴۰۰ - ۵۰۰ دیگر این کلا یا ۶۰۰ کلا دیگر این برداشته شد، وجود خارجی ندارد اصلا.

عن محمد بن موسی، ظاهرا احادیث از اسانید آنهاست، و خود مرحوم صاحب بحار هم مختصر کرده سند را، دیگر حالا این بحث هایش دیگر چیز نیست. عرض کردیم نکته فنی را عرض کردیم. آن که ما در آن تعجب داریم، مرحوم صدوق روایت اهل سنت را از آن مشایخ درجه چهار و پنج و شش و اینها نقل کرده است. به نظر ما ابا داشتند یا نکته دیگری بوده، ابا داشتند بین مثلا بیابند خدمت بزرگان اهل سنت اخذ حدیث یا اجازه بکنند. هدفشان بیشتر یک اجازه‌ای بوده که اتصال سند بشود، می‌رفتند توی روستایی، دهی، کسی که یک اجازه‌ای داشته باشد، در حد اتصال اجازه مطرح بوده. چون از این مشایخی که صدوق نقل می‌کند از اهل سنت، عده‌ای شان اصلا اسمشان کلا نیامده، در کتب اهل سنت هم نیامده است. با آن که آنها هر شارد و واردی را نقل می‌کنند. احتمالا مشایخ درجه چهار و پنج و شش باشد مثلا، دو و سه هم نباشد.

به هر حال خب این از این جهتش خوب است که حالا ایشان خواسته بین ۴۰۵:۵۳ تصویر بنده است البته، یا حالا جای دیگری که نقل ... لکن یک مشکل دیگر دارد که اینها خراب می‌کنند حدیث را. مشایخ درجه پنج و شش. و لذا خیلی از نقل‌هایی که الان شده در کتاب خصال و غیر خصال از اهل سنت، متنا و سندا مشوه شده است.

در زمان ما چند بار عرض کردم این کتابها اگر تحقیق بشود، این کار را باید انجام داد؛ یعنی این مسئله که به اصطلاح اینها را تصحیح بکنیم، درست بکنیم، روشن بکنیم.

علی ای حال این حدیث را دارد بعد عن یحیی بن حاتم عن یزید بن هارون بد نیست از مشایخ معروفشان است.

عن الشعبه، شعبه بن حجاج از ائمه شأن آنهاست. گاهی به او امیر المومنین فی الحدیث می‌گویند. عن الاعمش، از بزرگان است، همان طوری که شعبه اهل بصر است، بعد این آقا اهل کوفه است. عن الاعمش، ایشان هم از بزرگان کوفه است، اسمش عامر بن شراهیل است، به اسم اعمش معروف است. اعمش کسی که یک چشمش نابینا است.

عن عبدالله بن مره، الان در ذهنم نیست در کتب اهل سنت، شاید هم باشد، این روایت را اعمش از عبدالله بن مره، آن که هست توی ذهنم از مسروق بوده، اعمش از مسروق نقل می‌کند. مسروق بن الاجدع، عرض کردم مسروق اسمش یک چیز دیگر است حالا یادم رفته است. مسروق یعنی دزدیده شده؛ چون بچه بود دزدیدنش بعد برگشته به او مسروق می‌گفتند.

بله، عن عبدالله بن مسعود، اینجا از عبدالله بن مسعود آورده، در کتب اهل سنت، عبدالله بن عمر است، همین روایت است، همین سند. دیگر این مال آن خرابی هاست. من توی روایات اهل سنت تا آنجایی که من دیدم، عبدالله بن مسعود ندارد، عبدالله بن عمر دارد.

عن النبی صلی الله علیه و آله

س: عبدالله بن مسعود عمر را داریم آن که پذیرفتید داریم از صحابی بوده

ج: می دانم آنها دارند سنی ها ما نداریم. الان عبدالله بن مسعود ما داریم همین که یعنی ما از اهل سنت با این سند خراب. اما در کتب اهل سنت هم می خوانم همین الان...

س: صحابی داریم عبدالله بن عمر را داریم؟

ج: بله، عبدالله بن عمر صحابی است و می نوشته از کسانی است که می نوشته است. توی اصحاب، چون عبدالله بن مسعود معلوم نیست خودش نوشتن بلد بوده... خیلی در خانه پیغمبر (ص) رفت و آمد می کرده است.

س: حساب دار بوده چطور بلد نبوده؟

ج: عبدالله بن مسعود نه، مالیات، امور مالی کوفه دستش بوده است.

س: خب همین دیگر

ج: معلوم نیست که حالا نوشتن بلد باشد.

علی ای حال بله، اربع من کن فیه فهو منافق، این تا اینجا این طور است. در کتب اهل سنت فهو منافق خالصا، و ان کانت فیه واحدة منهن کانت فیه خصلة من النفاق حتی یدعها؛ این چهار تا را... من اذا حدث کذب، این البته این دارد، و اذا وعد اخلف، اینجا وعد و خلف وعد هم دارد. چیز دیگر هم دارد، اذا ائتمن خان، این هم هست حالا اشاره می کنم. و اذا عاهد غدر، پس این روایت معلوم می شود وعد غیر از عهد است. اگر این نسخه درست باشد. اگر این نسخه درست باشد وعد غیر از عهد است.

و اذا خاصم فجر، و اگر بحث علمی شد حرفهای مثلا زشت می زند، کارهای غیر قبول می کند. و خود مرحوم بله، صاحب بحار بعد هم گفته قد مضی، و نقل می کند که اینها گذشت.

این حدیثی است معروف بین اهل سنت که چهار چیز علامت به اصطلاح منافق است و در یک روایت دیگر هم که گذشت، سابقا هم نقل کردیم، سه چیز علامت منافق است. این دو تا روایت یعنی این روایت چهار تا که الان خواندم برایتان، از کتاب خصال الان خواندیم. البته یک چیزهایی شبیه هم بود، اربع من کن فیه کمل اسلام، این از طریق ما بود که البته الان عرض کردم صحت دارد.

یکی دیگر هم دارد سه تا از حضرت رضا (ع)، من عامل الناس فلم یظلمهم حدیثهم فلم یکذبهم؛ که عرض کردیم به لحاظ سندی مشکل دارد این روایت به اصطلاح که سه تا است. تعبیر سه تا نیست اما مجموعش همان سه تا است.

پس بنابراین ما در روایات خودمان که الان داریم، ببینید یکی روایات ما، روایات ما چهار تا را ندارد. یکی کمل اسلامه داریم، یکی ثلاث من کن فیه، اینها روایات ما، اوجین له اربع علی الناس، یکی هم همین سه تا را داریم. اما در مصادر ما چهار تا هم آمده است. یعنی در کتاب خصال قدس الله نفسه، این را نقل کرده از اهل سنت. این حدیث یعنی هم سه تایش، و هم چهار تایش، در کتاب بخاری و در کتاب مسلم هر دو در هر دو کتاب در بحث ایمان و کفر آوردند. هم بخاری و هم مسلم. چون به اصطلاح یک مقداری بعضی از نکات فنی دارد، من برای اینکه آشنایی پیدا بکنیم و بعد هم، چون این دیگری بحث کبروی هم هست بین ما و بین اهل سنت، متعرض امروز برای آشنایی به کتاب صحیح مسلم با شرح نبوی، محیی الدین نبوی، انصافا چون شافعی مسلک است، اما خیلی ملاست. تصادفا تا آخر عمر هم ازدواج نکرده، هفتاد سالگی، به قول ما توی مدرسه بود.

به هر حال مرد فوق العاده ای است انصافا، هم فقها هم اصولا و هم حدیثا و رجالا، انصافا جزو ائمه شأن است. و این واقعا از یک جهت برای ماها درس عبرتی است. ایشان خودش را فقیه نمی داند، تابع شافعی است. با اینکه واقعا ملاست، یعنی واقعا صاحب نظر است در حد یک صاحب نظر است.

من الان گفتم عبدالله بن مره، نه اینجا هم دارد، من حواسم پرت بود، اینجا هم عبدالله بن مره دارد. من ذهنم یک سمت دیگر رفت. علی ای حال ایشان در این چاپی که من دارم که با ذیلش شرح نبوی است، جلد دو، صفحه ۴۶، من سابقا چند بار عرض کردم کتاب مسلم یک خصلتی دارد، باب توش ندارد. همه احادیث را پشت سر هم آورده است.

س: نظمش چه جوری است؟

ج: عنوان باب را در حاشیه نوشته به احترام روایت، در اینکه روایت رسول الله (ص) با کلام خود ایشان مخلوط نشود، عناوین باب را حاشیه نوشته است. به خلاف بخاری، بخاری در خود کتاب آورده، باب فلان، بعد روایت را آورده. این هیچ کدام از کتب اهل سنت

نیستند از این صحاح ست، فقط ایشان منحصرأ. این را من چند دفعه دیگر هم شاید گفته باشم در این بحث، شما وقتی کتابش را نگاه می کنید، همه احادیث پشت سر هم است. عنوان باب را در حاشیه نوشته است. برای اینکه احترام، تأدبا و روی احترام روایات رسول الله (ص) مخلوط نشود با کلام غیر رسول الله (ص). و به قول ایشان برای اینکه اشتباه هم پیش نیاید همان عناوین را در حاشیه آورده است.

این حاشیه

س: چه فرقی کرد، چه توی متن بیاوری چه در حاشیه، آورده دیگر

ج: خب دیگر پشت سر هم نیاورده برای احترام پشت سر هم ذکر نکرده، پشت سر هم فقط روایات را آورده، کلام خودش را در وسط نیاورده است.

البته یک مقدمه خیلی خوبی هم در حدیث دارد، خیلی مقدمه لطیفی است. چند صفحه ایشان راجع به حدیث... کتابهای دیگر ندارند این مقدمه به این خوبی ایشان را.

در حاشیه اش آورده باب بیان خصال منافق. من گفتم عبدالله بن مره نیست، اشتباه کردم. با اینکه امروز هم دیدم، حواسم رفته بود. عبدالله بن مره هست، در این سند هست.

در اینجا نقل می کند، البته حالا بحث های حدیثی کی هست یا کی، جای خودش، حدثنا سفیان عن الاعمش که همان جا هم گذشت. آنجا البته سفیان نبود، یزید بن هارون بود، نه شعبه معذرت می خواهم. این را دارد از نظر فنی که شعبه هم از اعمش نقل کرده است. البته اعمش کوفی بوده، سفیان هم کوفی است و شعبه بصری.

عن عبدالله بن مره، که ایشان هم کوفی است. عن مسروق عن عبدالله بن عمر؛ خوب دقت کردید؟ ایشان هم نقل نکردند که قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، این خیلی مهم است عرض کردم که کاملاً واضح است شیخ صدوق از یک مشایخ مجهول نقل کرده، یک دفعه می رود روی مشاهیر که مثلاً این عین این سندی که الان در این کتاب هست، البته اینجا توی اینها یزید بن هارون نیست، احتمالاً چون کلینی ازش، بخاری هم نقل می کند، شاید توی جاهای دیگر آورده باشد. قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، این آله را ندارد من خودم اضافه می کنم. خیلی مقید هستم که در کلمات کم و زیاد نکنم.

اربع من کن فيه كان منافقا خالصا؛ این کلمه خالصا هم دارد. یکی ما ندارد، متن ما نداشت. و من کان فيه خلة، هم خله آمده هم خصلة دارد. کانت فيه خلة من النفاق حتی يدعها؛ و اذا حدث كذب و اذا عاهد غدر و اذا وعد اخلف؛ عین همان است دو تا را آورده است. و اذا عاهد اخلف و اذا خاصم فجر؛

بعد ایشان دارد ۴۵: ۱۴ فی حدیث سفیان و ان کانت فيه خصلة، بدل کلمه خلة، خصلة، این سند را آورده، بعد باز به سند دیگری از ابی حریره، دیگر نمی خواهم بخوانم.

عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال، غایت المنافق ثلاث، حالا بعد اشاره می کنم که متونشان مختلف است. اذا حدث كذب، و اذا وعد اخلف و اذا ائتمن خان، اینجا امانت و خیانت آمده است. به قول بعضی مجموعا پنج تا می شود؛ سه تا آن یکی، در حدث و وعد با هم مشترکند، ائتمن و خان، آن یکی هم خاصم فجر، مجموعا پنج تا می شود. حالا در یکی چهار تا آمده و در یکی سه تا، اما با حذف مکررات پنج تا می شود.

باز سند دیگری که من نمی خواهم وارد بشوم، عن عبدالرحمن بن علا بن عبد الرحمن بن يعقوب مولا حرقه عن ابيه عن ابی حریره، قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، بینید من علامات المنافق، این عمدا مسلم تکرار می کند با اینکه به ابو حریره، می خواهد می گوید متن روایت ابو حریره دو جور است؛ آیت المنافق هم هست، من هم هست. پس این با آن حدیث چهار تا تعارض ندارد. من یعنی بعضی هایش. اینجا توش و اذا وعد اخلف، اینجوری آمده است. بعد باز حدثنا از همین علا بن عبد الرحمن، يحدث بهذا الاسناد و قال آية المنافقه ثلاث و ان صام و صلى و زعم انه مسلم، این را هم خواندیم در جامع الاحادیث، لکن از اهل سنت گرفته شده است.

بعد هم باز یک متن دیگری را نقل می کند. خیلی خب

س: شاید آنها از ما گرفتند

ج: ابو حریره و عبدالله بن عمر است، قطعا از ما نیست.

ما که داریم، از ائمه خودمان این که عرض کردم از میراث های ما است، البته کتاب صحیفة الرضا را سنی ها نقل کردند. توی آن دارد و من عامل الناس فلم يظلمهم و حدثهم فلم يكذبهم و وعدهم فلم يخلفهم فهو ممن كملت مروته، نه نفاق و ایمان و اینها. این مال ما.

باز ما داریم ثلاث، این از خود طریق ما عبدالله بن سنان، او جبن له اربع اذا حدثهم لم یكذبهم و اذا وعدهم لم یخلفهم و جب ان یتظهر فی الناس عدالته؛ آن تعبیر را ما نداریم.

یکی دیگر هم امروز خواندیم یعنی اشاره کردیم و آن این که اربع من کن فیہ کمل اسلامه؛ ندارد کانت منافق. و محصت عنه ذنوبه و لقی ربه عزوجل و هو عنه راض؛

س: اینها همه ناظر به همان اخلاقیات است

ج: خب حالا آن بحث دیگری است. من می خواهم متون حدیث را بگویم. آن وقت برای اینکه روشن بشود چون من همیشه عرض می کنم روایت را برای بررسی، خوب است ما در طول تاریخ اسلامی هم نگاه بکنیم، غیر از اینکه حالا مثلاً در اینجا، البته اینجا مثل ۱۸:۰۱ اشاره کردیم.

نبوی در شرح حدیث چون فوائد لطیفی دارد عرض می کنم. نبوی می گوید هذا الحدیث مما عده جماعة من العلماء مشکل، این آیه المنافق ثلاث یا اربع. من حیث ان هذه الفساد توجد فی المسلم؛ چطور می شود منافق! المصدق الذی لیس فیہ شک، توی انسان مسلم هم هست پس باید بگوییم منافق.

و قد اجمع العلماء علی ان من كان مصدقا بقلبه و لسانه و الفعل هذه الخصال لا یحکم علیه بکفره و لا هو منافق یخلد یا یُخلد فی النار، هر دوش درست است. فان اخوة یوسف صلی الله علیه و سلم به تعبیر ایشان، جمعوا هذه الخصال و کذا، ایشان می گوید حالا غیر از برادران، وجد لبعض السلف، ظاهرا مرادش از سلف مثلاً صحابه باشد که اینها دروغ می گفتند. و العلماء، علما را هم اضافه کرده است. بعض هذا او کله؛ اصلا هر سه هم در اینها بوده، خب نمی شود ملتزم شد که اینها منافق باشند. لذا حدث یعنی وعده هم می دهند عمل نمی کنند. عرض کردیم آقای خویی فرمود سیره علماء.

این راجع به اشکال که خیلی عجیب است که این حدیث با این سند خوب در این کتاب، چند تا سند بود دیگر من نخواندم.

می گوید بعد خود نبوی می گوید وهذا الحدیث لیس فیہ بحمد الله تعالی اشکال، و لكن اختلف العلماء فی معناه؛ آن که به حسب حالا می فهمیم خیلی واضح است معلوم می شود اهل سنت خیلی روی این حدیث کنکاش معنوی انجام دادند.

فالذی قاله المحققون و الاکثرون و هو صحیح المختار ان معناه ان هذه الفساد خصال نفاق و صاحبها شبيه بالمنافقين؛ نه اینکه اگر درش بود، این حکم به اسلامش نمی شود.

فی هذه الخصال و متخلق باخلاقهم؛ در این که ایشان فرمودند اخلاقیات.

فان النفاق هو اظهار ما يبطل خلافه و هذا المعنا موجود فيه صاحب هذه الخصال، آن وقت خوب دقت بکنید، و يكون نفاقه في حق من حدثه؛ نه بینه و بین الله منافق. وقتی به شما می گویم مثلا دیشب ساعت ده خوابیدم، من با شما نفاق دارم، می خواهد بگوید این نفاق در مقابل مخاطب است نه نفاق. روشن شد؟ اگر گفت ساعت پنج می آیم و نیامد، با طرف مقابل نفاق کرده. ایشان می گوید مراد از نفاق این است.

و يكون نفاقه في حق من حدثه و وعده و ائتمنه و خاصمه و عاهدوا من الناس؛ این جمع کرده در دو تا حدیث.

لا انه منافق في الاسلام فيظهره، یعنی يظهر الاسلام، و هو يبطل الكفر، و لم يرد النبي صلى الله عليه وآله وسلم بهذا انه منافق نفاق الكفار، المخلدين في الدرك الاسفل من النار، و قوله، خب این که گفت منافقا خالصا، با این حرفهای شما نمی سازد. این خالصا توی متن ما نبود، یعنی توی مصادر ما نبود. چون توی مصادر اهل سنت هست.

س: نفاق را امر اعتقادی معنا می کند؟

ج: ایشان می گوید نفاق در مقابل کفر است خب ظاهر آیه منافقین که در مقابل کفار است دیگر.

و قوله صلى الله عليه وآله وسلم كان منافق خالصا معناه شديد الشبه بالمنافقين، بسبب هذه الخصال، قال بعض القدماء، و هذا في من كان هذه الخصال غالبه عليه، یعنی کارش همین است که گفتند کلمه اذا همین است. اذا وعد خلف.

فاما من ينظر ذلك منه، امروز حالا مثلا نتوانست سر وعده بیايد، فليس داخل فيه فهذا هو مختار في معنا الحديث و قد نقل الامام ابو عيسى الترمذی، صاحب کتاب صحیح معروف به تعبیر ایشان.

معناه عن العلماء مطلقا، فقال انما معنا هذا عند اهل العلم، حالا من یک توضیح عرض بکنم. یکی از خوبی های کتاب سنن ترمذی نوشتند خود اهل سنت، بعد از حدیث ارزیابی هم می کند؛ هذا حدیث صحیح، انا حدیث حسن، حتی یک چند دفعه دیگر هم اشاره

کردم، بعضی جاها دارد حسن صحیح، بعضی جاها دارد صحیح حسن. بحث هم کردند که این یکی است یا دو تاست، بحث های خودش را دارد.

و بعضی جاها هم بقیه طرق را به آن اشاره می کند، می گوید روی هذا الحديث عن علی و فلان، چند نفر دیگر را هم اضافه می کند، ذکر نمی کند سند را گاهی اوقات. گاهی هم معنا دارد. لذا به قول بعضی گفتند این سنن ترمذی بر بقیه بهتر است. ترمذی شاگرد بخاری است، خیلی جاها هم دارد سئلت محمد بن اسماعیل، مراد ایشان از محمد بن اسماعیل همین بخاری است. عده ای از روایات را که برایش مشکل است از محمد بن اسماعیل صاحب بخاری.

فقال و قد نقل الامام ابو عیسی الترمذی، اینها را می گویم برای اینکه آن محیط آنها آشنا بشود، معنا ان العلماء، معذرت می خواهم، انما معنا هذا عند اهل العلم نفاق العمل، خوب دقت بکنید، انما معنا هذا عند اهل العلم نفاق العمل، این هم یکی. پس مراد نفاق کفر نیست. نه اینکه جزو منافقینی است که یک سوره در شأنشان نازل شده است.

و قال جماعة من العلماء المراد به المنافقون الذين كانوا في زمن النبي، گفتند الف و لام برای عهد خارجی است. این منافقین کلمه این، این منافقین اگر، این کلمه اینش افتاده در نقل شده منافقین، این الف لام، الف لام در زبان عربی مثل این در زبان فارسی است. کأنما صحبت عده ای از منافقین بوده، حضرت فرمودند این منافقین اگر وعده بدهند دروغ می گویند، اگر... دقت کردید؟

بعد که آمده ترجمه شده، شده منافقین، آن کلمه یعنی تصور شده که المنافقین مطلقا.

المنافقون الذين كانوا في زمن النبي صلى الله عليه و سلم به تعبیر ایشان، فحدثوا بايمانهم و كذبوا، واثمنوا على دينهم، یعنی همان یهودیت، فخانوا، و وعدوا في امر الدين و نصره، گفتند یا رسول الله بیاییم کمک شما، فاخلفوا. پس این تخلف یعنی اینها گفتند ما می آییم مسلمان می شویم، کمک می کنیم، نشدند. ما بر شما امانت پیش من بگذارید نگه می داریم، دروغ گفتند خیانت کردند.

و فجروا في خصوماتهم، خوب دقت کنید، اگر این راست باشد من نمی دانم مقدار راستی این کلام چقدر است، چون الان اسانیدش را ندیدم. و هذا قول سعيد بن جبیر، چرا می گویم اگر راست باشد؟ معلوم می شود از همان، چون سعید بن جبیر جزء تابعین است. شاگرد عبد الله بن عباس و اینهاست دیگر معروف است که توسط حجاج هم شهید شد. معلوم هم نیست که شیعه باشد، حالا خیلی ها را توی مجالس اسمش را می برند. احتمالا شبیه بتریه باشد که مثلا عمر و ابوبکر را قبول داشتند لکن به اهل بیت (ع) هم اعتقاد داشتند.

ج: یا بتریه، من هم دقیقا نمی دانم بتریه، بتریه، چون اصلا نمی دانیم این کلمه چه هست.

و هذا قول سعيد بن جبیر، اگر این مطلب می گویم اگر این راست باشد معلوم می شود این حدیث از قرن اول بحث داشته است. اگر این راست باشد، من الان نسبت نمی توانم بدهم چون این هم گاهی اخباری هستند، همین که نقل شد ولو به سند ضعیف نقل می کنند. علی ای حال اگر این مطلب راست باشد، فرض کنید ما الان قرن پانزدهم هستیم دیگر، از همان قرن اول توش بحث بوده تا حالا که من دارم در خدمت شما می خوانم. یعنی یک بحث پانزده قرنی است، صحبت یک سال دو سال نیست.

عطاء بن ابی ربا هم ایشان هم جزو تابعین است. البته عطا فقیه معروف اهل مکه است. و رجع الیه الحسن بن البصری بعد، حسن بصری هم جزو تابعین است. البته پیش آنها خیلی متوفای ۱۱۰. بعد ان کان علی خلافه؛ احتمال می دهم شاید حسن بصری اول پرسیدند اینها منافق است، هر که بگوید این از اسلام خارج است، از دین خارج است. مثل رأی مثلا خوارج و اینها یک چیزی شبیه این.

بعد ان کان علی خلافه، خیلی هم عجیب است. واقعا معلوم می شود از قرن اول این حدیث این قدر مشکل ساز بوده که مثل حسن بصری اول می گوید اعتقاد داشته بعد برگشته، عقیده اش عوض شده است.

عرض کردم من اینها را می خوانم اما التزام صحبتش را فعلا نمی دهم. فکر نمی کنم خود من خیلی بعید می دانم حدیثی که عبدالله بن عمر یا حالا به قول ما عبدالله بن مسعود این به خود تابعین شروع کنند رویش بحث بکنند، خیلی بعید می دانم. این بحث می خورد به قرن سوم و اینها به بعد. بعید است مال قرن اول باشد.

علی ای حال اگر این مطلب درست باشد، معلوم می شود بحث حدیث از قرن اول است. حالا بالاتر، بعد می گوید: و هو مروی عن ابن عباس، این که دیگر جزو صحابه است. و ابن عمر، این خیلی عجیب است. معلوم می شود از همان عهد صحابه روی این حدیث بحث شده، این را من عمدا امروز خواندم، چون در غالباً از کتاب های شرح فتح الباری می خوانیم، شرح بخاری، لکن این مطالب را آنجا نداشت، این بیشتر فایده دارد. این خیلی لطیف است که ما به اصطلاح طرح های علمی را از اساسش بررسی کنیم.

و رویاه ایضا عن النبی (ص)؛ پس معلوم شد تا حالا یک صحبتش این است که شبیه نفاق است؛ یک صحبتش این بوده که مراد یهود خاصی بوده، یک صحبتش این است که کسی که کارش این باشد، نه نادر باشد. و این از قول سعید و اینها گفته نه در خصوص منافقین است. اصلا راجع به منافقین الف و لام برای عهد است نه برای جنس.

و رویاه ایضا عن النبی صلی الله علیه و آله، قال القاضی عیاض و الیه مال کثیر من ائمتنا، همین رأیی که از صحابه نقل شده. و حکمی الخطابی قولاً آخر ان معناه التحذیر للمسلم ان يعتاد هذه الخصال، خوب دقت بکنید، مراد این نیست که اگر کسی این صفات را داشت منافق است، اگر این صفات را داشت معدی به نفاق می شود، این هم یک معنی دیگر. یعدی الی النفاق.

ان يعتاد هذه الخصال التي يخاف عليه ان تقضى به، این افضی یفضی، به اصطلاح، خود فضا به معنای آن فاصله ای که بین مثلاً بین من و ایشان، بین من و این کتاب، بین من و علم، اگر فضایی باشد، یعنی جدایی، چون عرض کردم معانی معقول در لغت عرب از معانی محسوس گرفته شده است. افضی باب افعال است، به قول ما می گوئیم باب افعال به معنای ازاله یا نفی، لکن در کتب ادب عرب غالباً تعبیر می کنند الهمزة للازالة، همزه باب افعال. چون این در لغت عرب هست که یک فعل به یک معناست وقتی می رود باب افعال ضد آن معنا می شود. معنای ضدش را می گیرد. مثل شفاه الله، یعنی خدا او را شفا داد، اشفاه الله، یعنی شفای او ممتنع شد. ضد اوست، اصطلاح خودشان این است. آن وقت این افضی از این قبیل است. فضا خودش به معنای فاصله است، افضی یعنی ازاله الفضی، آن وقت کنایه از رسیدن است.

و عرض کردم سابقاً چون این بحث را به یک مناسبتی ما در بحث طلاق و نکاح، در قرآن چند تا تعبیر از آن مسئله جنسی شده، یکی هم افضی است. اذا مسه النساء دارد، قال تمسوهن دارد، و قد افضی بعضکم الی بعض، آنجا مراد به اصطلاح آن است. این هست این خود کلمه افضی تحلیل لغوی اش همین جوری است که خدمتان عرض کردم.

التي يخاف عليه ان تقضى به، یعنی الان بین انسان و نفاق فاصله هست. اگر این صفات را انجام داد، این فاصله، این فضا برداشته می شود. معلوم شد؟ یزیل الفضا، آن فضایی که بین او و نفاق است، این فضا برداشته می شود. کنایه از چیست، یعنی منافق می شود.

س: یعدی

ج: یعدی احسنت.

تقضی به الی حقیقة النفاق، و حکمی الخطابی ایضاً عن بعضهم ان الحديث ورد فی رجل بعینه منافق؛ صحبت یک نفر خاصی بود، یک چند نفر خاص، پیغمبر (ص) این را فرمود، و کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا یواجههم بصریح القول فیقول فلان منافق، پیغمبر (ص) این جور نمی گفت.

و انما کان یشیر اشارة، مثلاً منافقی آنجا بود، می گفت منافق این جوری است، یعنی اشاره به این که این شخص منافق است.

کقوله صلى الله عليه و آله و سلم ما بال اقوام يفعلون كذا، اشاره به آن افرادی که در آنجا حاضر بودند.

بعد ایشان وارد بحث‌های متن هم می‌شود. اما قوله فی رواية الاولى اربع من كن فيه كان منافقا و فی الرواية الاخرى اية المنافق ثلاث، فلا منافاة بينهما فان الشيء الواحد قد تكون له علامات كل واحدة منهم تحصل بها صفة، یعنی در یک حدیث ظاهرش این است که این صفت منافق است، در یک حدیث ظاهرش این است که علامت منافق است. می‌خواهد یک فرقی بگذارد. این مثل اتحاد حد و برهان می‌ماند. حد و علت می‌ماند.

ثم قد تكون تلك العلامة شيئا واحدا و قد تكون اشياء، عرض کردم کلمه اشياء غیر منصرف است. اشياء آنخوانید. و قد تكون اشياء والله اعلم.

و قوله صلى الله عليه و اله و سلم اذا عاهد غدر هو داخل فی قوله و اذا اوتمن خان، بعد راجع به آن مطلب دیگر، صحبت کرده، بعد هم راجع به اسانید.

خب تا اینجا که ما خواندیم، دقت کردید، روشن شد انشاء الله؟ معلوم شد که از عهد صحابه راجع به این حدیث که یکی ابو حریره را نقل کرده و یکی را هم عبدالله بن... اگر راست باشد، من البته هنوز شبیه دارم صحت این مطلب را. از ابن عمر و ابن عباس بگیری و سعید بن جبیر بگیری تا بعد، در معنای حدیث بحث کردند.

حالا آن من چرا این مقدمات را عرض کردم؟ آن نکته بسیار فنی و مهمی دارد که این خیلی آثار دارد. در این حدیث اثرش زیاد نیست. آن این است که یک جواب دیگر هم روشن شد، اصلا این حدیث با این متن از اهل بیت (ع) نیامده، این هم یک راه دیگر. اصلا اربع من كن فيه، علامات منافق ثلاث، متوجه شدید چه می‌خواهم بگویم؟ اصلا ما این متن را نداریم از اهل بیت (ع).

س: مفهومش چیست آقا؟

ج: مفهومش این است که اصلا شاید این حدیث ثابت نباشد، چرا این قدر بحث دروغی بکنیم.

خیلی مطلب عجیبی است. البته مرحوم آقای بروجرودی می‌فرمایند که اگر یک حدیث بین اهل سنت مشهور باشد ولو از ائمه (ع) نیاید امضاء کرده. اگر این راست که از عهد صحابه دو نفر نقل کردند بعد شروع کردند به اختلاف، صحابه و بعد تابعین و بعد فقهاء و اینها،

شاید بشود بگوئیم این حدیث مشهور است. این همان نکته‌ای است که مثلاً به درد آقای بروجردی می‌خورد. از مثال‌هایی است که به درد ایشان می‌خورد. نمی‌دانم روشن شد؟

ممکن است شما بگوئید نه این را ما قبول نمی‌کنیم. به عکس وقتی این حدیث این قدر مسئله برانگیز بوده از صحابه و بعد، و با قواعد هم نمی‌ساخته، به مجرد اینکه انسان دروغ بشود پیش منافق، به قول ایشان علما هم دروغ می‌گویند، این خب ایشان یک اشکالشان این است که علما و سلف هم دروغ می‌گفتند. پس باید بگوئیم اینها منافق هستند، خب اینکه نمی‌شود، به قول آن آقا گفت که خلاف سیره قطعی علما است.

س: دلیل آقای بروجردی چیست؟

ج: می‌گویند خب این مشهور است، ائمه (ع) رد نکردند پس قبول کردند.

س: لو کان لبان

ج: بله، لو قالوا لبان مثلاً.

پس این روشن شد؟ این من مثال بارز شد؟ این مثال به نظرم خیلی بارز بود برایتان. پس ما با یک مشکل روبرو هستیم.

س: ۳۵:۳۱

ج: خب این توجیه شماست. گفتم توجیهات را خواندیم، توجیهات را برای چه خواندیم اینجا وقت شما را گرفتم؟ این کاملاً واضح شد؟ یعنی یک حدیث از صحابه نقل شده، از همان عهد صحابه هم رویش بحث شده، به قول ایشان عده العلما مشکل جدا، که این حدیث مشکل است ما چه کارش بکنیم. توجیهات را هم نقل کردیم که المنافق بعینه، صفت منافقین است، شبیه منافقین، الی آخره... خواندیم دیگر توجیهات را

س: آقا فقط یکی ۳۵:۵۸ دارد، بقیه‌اش واقعا همین‌هایی که یعنی

ج: اذا حدثهم کذبهم می‌گویند، وعدهم می‌گویند

س: فقط خلف وعده‌اش یک قدری مثلاً

ج: دروغ نمی‌گویند؟ خب دروغ می‌گویند، خودش می‌گوید سلف علما

س: خب علماء هم اگر دروغ بگویند که دیگر هیچی دیگر

ج: خب دیگر حالا این را چه کار بکنیم؟

دقت فرمودید؟ ایشان می گوید سه تایش هم با هم جمع می شوند.

س: علماء دروغ نمی گویند

ج: نه آقا می گویند.

عرض کنم خدمتان که... دیگر نگذارید ما شواهد زیاد داریم.

عرض کنم خدمتان که حالا این روشن شد من می خواهم چه بگویم؟ هدف من روشن شد این قدر وقت شما را گرفتیم، برای بحث خلف وعد نبود. این را ما داریم، جای دیگر هم داریم. آیا ممکن است مثلا این را یک اشاره ای قرار بدهیم به یک وجه رابع، وجه دیگری، غیر از وجوهی که اینها گفتند. اصلا بگوییم اصل حدیث ثابت نیست؛ چون یکی را ابو حریره نقل کرده، یکی را عبدالله بن عمر و عاص. البته عبدالله مثل پدرش نبوده بلاشکال، ابو حریره که خب وضعش خیلی واضح است. اصلا ابی الحدید نقل می کند که یک وقتی ابو حریره گفت که یک فصلی دارد در مخالفین کسانی که دشمن علی بن ابیطالب (ع) هستند که جزو اعلامشان هستند، یکی هم ابو حریره است.

دارد که گفت حدیثی خلیلی رسول الله، امیر المومنین (ع) آنجا بود، گفت متی کان خلیلک یا کذاب، اصلا تعبیر حضرت این است، یا کذاب. دقت می فرمایید؟ حالا ابو حریره وضعش واضح است. این عبدالله عمر هم که خب پدرش که خب خیلی وضعش خراب است، عمر و عاص دیگر، شهر من ۳۷:۳۹ این خودش چون نوشتند توی خط پدر نبوده و مثلا اهل علم و فقه و حدیث و حتی می گویند در جنگ صفین هم پدرش به او گفت که بیا در جنگ شرکت کن از طرف معاویه، لکن یک گوشه ایستاد، شمشیرش را هم نکشید. پدرش اصرار کرد، گفت نه، من در مقابل علی بن ابیطالب شمشیر نمی کشم. روی علی شمشیر نمی کشم. بعد نوشتند خب چرا آمدی، گفت برو بیرون از جنگ، گفت نه، پیغمبر (ص) به من گفته الزم اباک، با پدرت باش، پدرم به من امر کرد به احترام پدرم آمدم در اینجا حاضر شدم، لکن روی علی هم شمشیر نمی کشم.

س: احتیاط واجب کرده

ج: احتیاط واجب کرده به قول ایشان. دقت فرمودید؟

به هر حال این حدیث روشن شد برای شما؟ آن نکته اساسی این است که به قول آقای بروجردی آیا واقعا این جور معنا بکنیم که اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین مثلا نظر مبارکشان این بوده که این حدیث ثابت نیست، این جور معنا بکنیم، یا به قول آقای بروجردی این جور معنا بکنیم که نظر مبارک اهل بیت (ع) این بوده که نه این حدیث ثابت و لذا هم چیزی نفرمودند.

یا راه دیگری برویم، بگوییم همچنان که الان نقل کردیم از صحابه و بعد تابعین، این مال کفر نیست، مال مراتب کمال است، مال اسلام است نه مال کفر. چون از صحابه نقل شد دیگر. ببینید ما الان در متنی که ما داریم که سندش هم معتبر است، دقت کنید، اربع من کن فیه کمال اسلامه، ممکن است این ناظر باشد به همان منافق، به جای منافق، یعنی در حقیقت امام علیه السلام روشن شد چه می خواهم بگوییم؟ اجمالا حدیث را نقل کردند، لکن با تأویل، همان طور که الان به ذهن شما فرمودید تأویل بکنید، با توجیه.

پس سه تا راه تا اینجا شد. یکی اینکه حرف آقای بروجردی که یعنی قبول بکنیم، یکی اینکه قبول نکنیم، بگوییم ائمه (ع) نقل نکردند پس معلوم می شود این حدیث ثابت نیست عن رسول الله (ص)، یکی اینکه بگوییم در عبارات ائمه (ع) اشاره هست به توجیه؛ یعنی همچنان که از عهد صحابه توجیه نقل می شد، که این ناظر نیست به مسئله نفاق کفر، ناظر به نفاق کمال ایمان است.

مثلا همین سه تایی که من عامل الناس، البته این عامل الناس آنجا نبود، فلم یظلمهم و حدثهم، آن البته به جای لم یظلمهم، او تمن فخان، این، و حدثهم فلم یکذبهم این هست، و وعدهم فلم یخلفهم، فهو ممن کملت مروته و ظهرت عدالته، نمی گوید این مومن است و غیر این منافق. خوب دقت بکنید. روشن شد؟

اصلا بگوییم هدف اهل بیت (ع) از این احادیث، آن حدیث دیگر هم صحیح است، که فرمود کمال اسلامه من وفی لله بما یجعل به علی نفسه للناس و صدق لسانه من الناس، این واستحیی من کل قبیح عندنا، این نیست توی آن. و حسن خلقه و اهله، این هم نیست. این در آن دارد من ثلاث من کن فیه اوجب له اربع من اذا حدثهم لم یکذبهم و اذا خالتهم لم یظلمهم، این ظاهرا خالتم لم یظلمهم، این ظاهرا خالتهم لم یظلمهم، اذا خالستهم شاید باشد. و اذا وعدهم، وجد ۶: ۱۰ فی الناس عدالته، و تظهر فیهم مروته، و ان تحرم علیهم غیبه، و ان تجب علیهم اخوته؛ یعنی مراتب کمال ایمان است. شاید نظر مبارک اهل بیت (ع) این بوده، به جای آن تعبیری که در کتب آنها روی عنوان منافق آمده که بیایند بحث بکنند، آن خلاصه توجیه ذکر شده است.

س: پس حاج آقا ائمه (ع) اصل صدور را مسلم گرفته اند؟

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه - ۱۳۹۳/۰۷/۲۰

موضوع: خارج فقه

صفحه ۱۶

جلسه: ۱۵

ج: هان احسنتم. این نتیجه اش مثل شبیه قول آقای بروجردی شد. اصل صدور را گرفتند، معنا کردند که مراد جدی رسول الله (ص) این

است. نه مراد جدی این مشکل باشد که حدیث مثلاً جزو مشکلات باشد.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین